دکتر اصغر محمدی‌خنامان؛

از واکنش کرمان به خودم راضی نیستم!

گروه جامعه - دکتر اصغر محمدی‌خنامان دانشمند و مخترع پلاستیک هادی جریان الکتریسیته است. او از روستای خنامان رفسنجان برخاسته، و تا آن سوی دنیا را در جست‌وجوی دانایی طی کرده است. بخش زیادی از زندگی خود را در سوئد صرف آموزش و پژوهش کرده و حالا در دهه‌ی ششم عمر خود، تصمیم گرفته آنچه را آموخته در اختیار دیگران قرار دهد. دو سال پیش برشی از زندگی متفاوت خود با عنوان «در جست‌وجوی دانایی؛ از خنامان تا استکهلم» را منتشر کرد. اکنون نیز جلد دوم کتاب را با عنوان «در جست‌وجوی خلاقیت از خنامان تا استکهلم» توسط انتشارات اطلاعات در دسترس مخاطبان قرار داده است. هردو جلد کتاب پر از داستان‌هایی است که نویسنده با بیان آن‌ها در واقع خاطرات خود را ورق می‌زند.

برای آگاهی بیشتر از نظریات دکتر محمدی خنامان با او در باره‌ی کتاب‌ها و نظریات‌اش به‌گفت‌گو نشستیم؛ که در ادامه می‌خوانید.

آقای محمدی! شما در دو جلد کتاب زندگی‌تان از دانایی و خلاقیت صحبت کرده‌اید پس از این قصد دارید درباره‌ی چه چیزی صحبت کنید؟

گاهی که با خودم فکر می‌کنم می‌بینم هنوز قصه‌های شیرین ناگفته‌ای دارم. مثلا یک قصه هست که می‌گوید آدم‌های خلاق چه‌طوری باید بشنوند یا قصه‌ای درباره‌ی خلاقیت ایرانی‌ها دارم که از آنجا شکل گرفت که جوانان ایرانی را در موقعیت‌های مختلف دیدم و متوجه شدم که چه‌قدر فکرهایی ارایه کردند با هم‌نوعان سوئدی و آمریکایی و ژاپنی آن‌ها متفاوت بوده است. تعدادی از این دست داستان‌ها را می‌خواهم جمع و جور کنم.

ضمن این‌که من دو پسر دارم؛ امیر و ایمان. ایمان خیلی پسر باتجربه‌ای است. تا دیپلم آن‌چنان که باید و شاید درس‌خوان نبود اما بعد متوجه شد که دنیا به جایی رسیده اگر پایه‌ی تحصیلات دانشگاهی نداشته باشد نمی‌تواند حرکت کند. خودش به این نتیجه رسید و سوئد هم کشوری است که به‌سادگی به همه‌ی افراد از جمله جوانان موقعیت می‌دهد تا اگر از درس نخواندن پشیمان شدند، برگردند. ایمان در عرض شش ماه، تمام عقب‌ماندگی خود در فیزیک، شیمی و ریاضی و زبان را جبران کرد تا جایی که توانست به دانشکده مهندسی که بالاترین نمره را نیاز دارد وارد شود. ایمان هم چون یک بچه‌ی ایرانی است توانست وگرنه یک سوئدی اصلا توان این کار را ندارد. در مهندسی سیستم‌ها فوق لیسانس گرفت و بعد به او امکان داده شد تا در یکی از دانشگاه‌های مشهور کیوتو در زمینه‌ی زبان ژاپنی و مدیریت مدرکی تقریبا معادل MBA اخذ کند. این پسر در ژاپن، تایلند، ... کار کرد و زندگی او، داستان‌های بسیار شیرین و آموزنده‌ای دارد.

شما می‌خواهید قصه‌های فرزندتان را بنویسید یا خودش می‌نویسد؟

خودش نمی‌تواند فارسی بنویسد و به اندازه‌ای فارسی بلد است که بتواند روزنامه بخواند. پسر دیگرم امیر هم یک استراتژیست است و در دویچه تله‌کوم شرکت بزرگ مخابراتی اروپا بوده و در جریان مذاکرات با کشورهای حاشیه‌ی جنوب خلیج‌فارس و اطراف دریای خزر به‌عنوان مدیر پروژه و استراتژیست حضور داشته است. امیر هم داستان‌های فوق‌العاده‌ای دارد. به‌جز ۱۲، ۱۰ قصه‌ای که از زندگی خودم مانده، از پسرانم هم داستان‌هایی دارم که می‌توانم منتشر کنم.

شما از قصه و داستان حرف می‌زنید در حالی‌که مطالبی می‌نویسید زندگی‌نامه و خاطرات شماست. می‌خواهم بدانم واقعا چه‌قدر تخیل در نوشته‌های شما دخالت دارد؟

صادقانه بگویم که قصه‌ها بر اساس واقعیت زندگی و تجربه‌های من است. دوست نداشتم که زندگی‌نامه‌ام را بر اساس روش‌های معمول ارائه کنم. فلان سال در فلان‌جا به دنیا آمدم و .... فکر کردم وقایع زندگی‌ام را به صورت قصه بنویسم که حامل پیام‌های علمی و تکنولوژی هم باشد. خوانندگان با رغبت و حوصله‌ی بیش‌تری قصه می‌خوانند و نکات مثبتی را که برداشت می‌کنند الگو قرار می‌دهند. در این روش به خواننده امکان داده می‌شود قصه‌هایی که برایش دلچسب نیست رها کند، ضمن این‌که از مجموع قصه‌ها با زیر و بم زندگی من هم آشنا می‌شود.

من زبان مادری‌ام فارسی است. بعد که دانشگاه رفتم به انگلیسی خواندم، بعد سوئدی، ... خواندم و در تمام مدت در دانشگاه‌ها و محیط زندگی با زبان‌های بیگانه و الفبای لاتین سروکار داشته‌ام. با این‌حال، هنوز زبان سوئدی و انگلیسی را به‌خوبی نمی‌فهمم؛ ممکن است در زیر و بم‌های این دو زبان با خلاءهایی مواجه شده باشم، فارسی اما هنوز زبان مسلط من است.

مهم‌تر از همه، هدف من از نوشته‌هایم ادای دین و راهنمایی فرزندان سرزمینم است. باید زبان فارسی را انتخاب می‌کردم که زبانی شاعرانه است و نویسنده می‌تواند تا حدی تخیلات خودش را هم وارد می‌کند. استاد مهدی محبی‌کرمانی هم با طبع لطیف‌شان گل و برگ‌هایی را به نوشته افزودند. ولی پایه‌ی قصه‌ها بر دانش و تجربه‌ای است که شخصاً کسب کرده‌ام و یا وقایعی است که اتفاق افتاده است.

شما بخش زیادی از عمرتان را خارج از کشور و در سوئد گذراندید. با فرهنگ آنجا آشنا هستید. ضمن این‌که در ایران هم بودید و ارتباط خیلی تنگاتنگی با جامعه‌ی ایرانی داشته‌اید و فرهنگ و آداب و رسوم مردم را درک کرده‌اید. الان با توجه به شناختی که از این دو منطقه که بسیار هم با یکدیگر متفاوتند دارید؛ فکر می‌کنید فرهنگ ایرانی که شما به آن علاقه دارید و در آن بزرگ شدید چه حرفی برای گفتن دارد که دنیا باید آن را بشنود؟ برجستگی‌های فرهنگی ما چیست؟

قدرت و توانایی و شهامت ما در پذیرفتن تغییر. مثلا منِ ایرانی، در حوزه‌ی علم، می‌توانم از یک دنیایی که دیدگاه تحقیقاتی ماکرو دارد و مثلا به این فکر می‌کند که هواپیما چه‌طور کار کند وارد دنیایی شود که اتم را واکاوی می‌کند. خاطره‌ای در همین‌باره برایتان نقل کنم؛ روزی با یک استادی که می‌بایست قبول کند که من از دپارتمان مواد مهندسی به دپارتمان فیزیک کاربردی منتقل شوم همسفر بودیم و در کشتی نشسته بودیم که رو کرد به من و گفت: من در این کشتی نشستم و به تو می‌گویم این ستون‌ها را نگاه کن که زنگ خورده. تو می‌گویی مقاومت این آهن این‌قدر است و در نتیجه این زنگ‌زدگی، اگر فلان مقدار ضربه بخورد می‌افتد و بعد ناگهان در میان حرف‌هایت، من شروع می‌کنم به خندیدن. بعد می‌گویی چرا می‌خندی؟ می‌گویم چون دیدم فلان الکترون پرید فلان‌جا. می‌گویی کو؟ می‌گویم نمی‌توانم نشانت دهم. این، زمانی بود که می‌خواستم از رشته‌ی مهندسی به حوزه‌ی فیزیک کاربردی وارد شوم. این پروفسور می‌خواست به من بگوید که دنیای ما خیلی با هم فرق دارد و تو نباید وارد این دنیای بسیار متفاوت بشی. من اما به او گفتم که می‌خواهم این کار را بکنم، روزی، در آینده‌ی نزدیک، دوباره با تو همسفر خواهم شد و وسط حرف‌هایت شروع به خندیدن خواهم کرد. می‌گویی من که حرف خنده‌داری نزدم که تو می‌خندی؛ جواب خواهم داد که من از خوشحالی می‌خندم زیرا حس می‌کنم که با روشی که فکر کرده بودم، موفق شدم الکترون‌های پلیمر را به حرکت درآورم. این جواب حاکی از اراده‌ی محکم من در راستای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌ام بود که شدیدا این استاد را تحت تاثیر قرار داد. یک سوئدی هرگز چنین جسارتی را از خود بروز نمی‌دهد. ویژگی‌های دیگری هم داریم که متاسفانه برای آن ارزش قائل نمی‌شویم. مثلا همه می‌گوییم ما ایرانی‌ها بلد نیستیم کار تیمی انجام دهیم و همه‌جا این را تکرار می‌کنیم که مثلا ببینید در ورزش کُشتی موفقیم ولی در فوتبال نه! از بچگی این را می‌شنویم و ناخودآگاه، این‌طور تربیت می‌شویم که انفرادی باشیم. مهد کودک سوئدی اما چند کودک و نوجوانش را به جنگل می‌برد. چادری و وسایل دیگر را در اختیارشان می‌گذارد و می‌گوید بروید با هم زندگی کنید، غذا برای خودتان تهیه کنید و در برابر سرما خودتان را محافظت کنید. این بچه‌ها اول با هم چادر را برپا می‌کنند و بعد مجبور می‌شوند کارها را بین خودشان تقسیم کند و مثلا یکی مسئول هیزم جمع کردن باشد و ... منِ ایرانی که انفرادی تربیت می‌شوم اما همین که مثلا به سوئد می‌آید و زیر نظر یک مربی قوی قرار می‌گیرد، در تیم او عضو می‌شود و شب و روز کار می‌کند و می‌درخشد.

شما دارید نوع تربیت ایرانی که انفرادی بار می‌آید را ستایش می‌کنید؟

نه. در دنیای امروز اصلا نمی‌توانیم فردی عمل کنیم.

منظورتان این است چون برای کارهای انفرادی تربیت شده، در گروه خوب کار می‌کند؟

نه. نه. می‌خواهم بگویم با وجود این‌که ما را انفرادی بار می‌آورند، وقتی در تیم قرار می‌گیریم، از سوئدی هم بهتر عمل می‌کنیم. حالا ببینید اگر این فرد ایرانی مثل سوئدی تربیت می‌شد در بزرگسالی چه می‌شد!

مقصوتان انعطاف‌پذیری ایرانی‌هاست؟

بله. تغییر و انعطاف‌پذیری. ما خیلی توانایی زیادی برای تغییر داریم. همچنین خلاقیت ایرانی‌ها واقعا مثال‌زدنی است.

آقای دکتر شما همیشه جوانان ایرانی را با این صفت که خلاق هستند یاد می‌کنید این اما در حالی است که شما سالیان زیادی در ایران نبودید. می‌خواهم بدانم چه‌طور به این تحلیل رسیدید؟ این، یک تلقین و شعار است یا واقعا براساس بررسی دقیق به آن رسیده‌اید؟

برای این حرفم، مصادیق زیادی دارم. این‌طور هم نیست هیچ تجربه‌ای در ایران نداشته باشم؛ اگرچه در برابر تجربیات خارج از کشورم، کمتر است. من همیشه براساس آنچه در ایرانی‌های خارج از کشور دیدم این حرف را می‌گویم. چیزهایی دیدم که این خلاق بودن را بارها و بارها و بارها به من ثابت کرده است. جوانان ایرانی زیادی دیدم که خلاقیت‌هایی منحصر به‌فرد دارند. البته سوئدی‌ها هم خودشان به این مسئله اقرار می‌کنند که جوانان ایرانی نسبت به خودشان خیلی خلاق‌تر هستند. اما در ایران بچه‌ها را تربیت نمی‌کنند که خلاقیت‌شان شکوفا شود.

باز هم همان بحث همیشگی را با شما مطرح می‌کنم. خیلی از افراد که زندگینامه‌ی شما را می‌خوانند می‌گویند چون از ایران رفتید و در یک جامعه‌ی توسعه‌یافته زندگی و کار کردید به موفقیت رسیدید. دفعه‌ی قبل در گفت‌وگو با نشریه‌ی استقامت گفتید که این‌طور نیست که حتما با مهاجرت موفقیت دست‌یافتنی باشد. همچنان بر این عقیده‌ی خود هستید؟

من اسم جلد اول کتابم را «در جست‌وجوی دانایی از خنامان تا استکهلم» گذاشتم. در آن زمان، جز از طریق حرکت کردن و رفتن نمی‌شد دانایی را کسب کرد و من واقعا اگر می‌خواستم دانا بشوم باید به استکهلم می‌رفتم. ولی الان با امکاناتی که تکنولوژی اطلاعات در اختیار ما قرار داده، دانایی را همین‌جا هم می‌توان جست‌وجو کرد. متاسفانه اما باید بگویم در کشور ما، از اینترنت درست استفاده نمی‌شود. ضمن این‌که باید آزمایشگاه و امکانات متعددی هم باشد تا بتوانید ایده‌هایتان را بروز بدهید که در این بخش هم متاسفانه در ایران مشکل داریم.

پس مسیر موفقیت همچنان از مهاجرت می‌گذرد.

[کمی مکث] نمی‌دانم اما چیزی که به آن اعتقاد دارم این است که ایران آینده‌ی اقتصادی خیلی خوبی خواهد داشت و در آن روزگار، ما به نیروهایمان خیلی احتیاج خواهیم داشت. اگر بچه‌های ما بروند و یک احساسی را از آن محیط بگیرند خوب است. توصیه‌ی من این است که بخوان، خودت را آماده کن تا وقتی آنجا می‌روی، نه برای آموختن چیزهایی که اینجا هم هست، بلکه برای بهره‌برداری لازم از دانشی که داری باشد. بعد هم برگرد به کشور خودت که؛ اینجا جا برایت باز می‌شود.

گفتید که از جلدِ اول کتاب‌تان استقبال خیلی خوبی شده است. می‌خواهم بدانم بیش‌تر چه گروه‌هایی به آن اقبال داشته‌اند؟

دانشجویان و استادان دانشگاه و پدر و مادرها. مادری، از شهرستان گز برخوار در اصفهان به من زنگ زد. متوجه شدم که چه‌قدر با دقت کتاب را خوانده بود و می‌گفت که کتاب‌تان را خواندم و این‌ها اشکالات تایپی آن است. و برایم نقل کرد که من در یک شهرستان خیلی کوچک هستم و دخترم را به دانشگاه شهید بهشتی تهران فرستادم تا درس بخواند ولی اینجا خیلی من را تحت فشار قرار داده‌اند که چه‌طور دخترت را به تنهایی آنجا فرستادی. من و به‌ویژه دخترم از این کتاب بسیار آموختیم و علاوه بر آن، این کتاب را به هم شهری‌ها نشان می‌دهم و می‌گویم دخترم را فرستاده‌ام که او هم به اینجا برسد. به جز ایشان، مادران زیادی کتاب را خوانده و اظهار رضایت کرده بودند البته نه به دقت ایشان. نقدهای مثبتی هم از جوانان و اساتید دانشگاه دریافت کرده‌ام. در این مدت هم، خوشبختانه یا بدبختانه از کسی نقد منفی ندیدم و همه نظر مثبت داشتند. یکی از استادان دانشگاه صنعتی شریف در کانال تلگرامی انجمن فارغ‌التحصیلان نوشته بود، که ای وای این کتاب در ۴۰ سالگی دست من رسیده و کاش زمان دانشجویی دستم می‌رسید. یکی دیگر از فرهیختگان نوشته بود روز جمعه کتاب را دست گرفتم، آن‌قدر جذاب بود که تا تمامش نکردم زمین نگذاشتم.

از روستای خنامان هم کسی خوانده بود؟ بازخوردی داشتید؟

نه متاسفانه. فکر می‌کنم به این دلیل که انتشارات رسا کتاب را فقط از طریق اینترنت می‌فروشد. اینترنت ما هم که کار نمی‌کند و خیلی از ما هم بلد نیستیم خرید اینترنتی انجام دهیم. خود من هم بارها برایم پیش آمده که وسط خرید اینترنتی با مشکل بربخورم. فکر می‌کنم به این دلیل بوده که در خنامان و حتی در تمام استان به جز موارد استثنایی کتابم دیده نشده است. اما با این همه همان کتاب در آستانه‌ی چاپ چهارم است. «در جست‌وجوی خلاقیت» را اما تمام نمایندگی‌های «اطلاعات» دارد و تعهد هم دارد ظرف ۲۴ ساعت کتاب را در محلی که می‌خواهید تحویل‌تان بدهد. توزیع خوبی دارد.

اگر به گذشته برگردید مجدد همین مسیر را طی می‌کنید؟ و آیا کاری هست که امروز حسرت بخورید انجام ندادید یا اشتباهی که بگویید کاش مرتکب نشده بودم؟

تا حالا به این مسئله به‌طور جدی فکر نکردم. الان اما فکر می‌کنم مسیر خوبی را طی کردم. واقعا چه چیزی می‌توانست بهتر از این باشد؟ نمی‌خواهم بگویم پول خوب نیست ولی پول در زندگی تنها یک فاکتور است مثل بقیه‌ی چیزها. همان‌قدر که بتوانی خرج زندگی‌ات را تامین کنی و یا خانه‌ای، اتومبیلی و یا دوچرخه‌ای داشته باشی کافی است. فکر می‌کنم راهی بهتر از این نبود که بروم تا هم خودم راضی باشم، هم به کشورم خدمت کرده باشم و هم به خنامانی‌ها که عاشق‌شان هستم.

این روزها مشغول چه کاری هستید؟

می‌روم این‌طرف آن‌طرف، صحبت می‌کنم. مسئولی از دانشگاه اردبیل برایم نوشت که چه‌قدر مطالب شما جالب بود و از من دعوت کرد که در کارگاهی در دانشگاه اردبیل با عنوان «در جست‌وجوی دانایی؛ از خنامان تا استکهلم» برای استادان دانشگاه برگزار کنم. دانشگاه تربیت مدرس قدردانی کرده و دعوت به ارائه سخنرانی کرده است. دانشگاه صنعتی شریف هم رفتم صحبت کردم. حالا که پیش آمده این را بگویم که من عاشق این هستم که بیایم در دانشگاه‌ها و صنایع استان کرمان صحبت کنم. من لهجه‌ی کرمانی دارم چرا نمی‌توانم با جوانان همشهری خودم حرف بزنم؟

تا حالا هیچ برنامه و دعوتی در کرمان نداشتید؟

نه. دانشگاه‌های اردبیل و تبریز و تهران من را دعوت کردند یا در شرکت الکترو کویر صبحانه‌ی کاری خوردیم که سه ساعت و نیم طول کشید. با مدیران و کارشناسان صنایع دیگر هم در تهران به تبادل نظر نشسته‌ام ولی در کرمان نه. هیچ برنامه‌ای تا حالا نداشتم.

پس از واکنش کرمان نسبت به خودتان راضی نیستید.

نه. راضی نیستم اگرچه همه زیاد و حتی بیش از حد به من لطف دارند ولی نمی‌دانم اینجا چه‌طوری است. همه‌ی آقایان از استاندار محترم تا معاون استاندار و رئیس دانشگاه ولی‌عصر رفسنجان و اساتید دانشگاه‌ها که من را می‌شناسند خیلی به من محبت دارند.

من سمبل اینجا هستم. من خنامانی، با یک اردبیلی نمی‌توانم آن‌قدر راحت ارتباط بگیرم که با یک کرمانی و خنامانی می‌توانم. ولی اینجا اهمیت چندانی نمی‌دهند.

نقد تئاتر

دم سرد

امیرحسین طاهری ـ «برای پنجه کشیدن به چهره‌ی سنت، برای پاره کردن یقه‌ی قانون، برای سیلی زدن به مخاطب معتاد به عرف، تئاتر «دم» همه چیز را دارد. می‌گویم همه چیز، و چندتایی برمی‌شمرم: موضوعی پرمناقشه در کشاکش قوانین کشوری و حدود الهی و قواعد حقوق بشری، موقعیت دراماتیک قتل و قصاص و مثلث عشقی، رویدادگاهی جذاب و نامکشوف بر همگان، عناصر فرهنگی بومی از جمله لهجه و آداب و خرافات، مکان و زمانی مناسب برای اجرا، و گروهی شناسنامه‌دار و پرسابقه. اما آتش یک غفلت ناگهان، همه‌ی دارایی این اجرا را بر باد می‌دهد: «شتاب زدگی». تعجیل مخل، در همه‌ی عناصر اجرا مشهود است. از نمایشنامه تا طراحی و بازی. و بوالعجب که این شتاب آلودگی، از گروهی سر می‌زند که شهره است به حرکت آهسته و پیوسته، تمرینات طولانی، و وسواس و دقت در جزییات.

شاید بتوان علت‌العلل مشکلات «دم» را در نمایشنامه دید. نمایشنامه نمی‌تواند زاویه‌ی نگاه روشنی به داستان پیچیده و چندپاره‌اش پیدا کند و محور اصلی درام را گم می‌کند. از این رو، بیشتر شبیه چند نمایشنامک ناقص به هم چسبیده است. یک نمایشنامک ماجرای قدیمی پدر ایرج و همسر خردسالش و تجاوز راننده وانت است که ارتباط گنگی هم با عشق پنهان گوهر به پدر خانواده و رقابت عشقی دو زن بر سر این جرثومه لئامت پیدا می‌کند. دیگری مثلث عشقی ایرج و مسلم و فالی است، نحوست فالی و رقابت مرگبار دو پسر نوجوان و ماجرای قتل و قصاص. سه دیگر، داستان تعلل پدر و کله شقی برادر و ناتوانی مادر در حمایت از فرزند دربندشان است، تعللی که گاه پهلو به تعمد می‌زند و نهایتا منجر به فاجعه می‌شود. چهارمی ماجرای مامور اعدام و سرباز زندان و نماینده دادستانی است که هر یک می‌خواهند زودتر این جوان را از آن حلقه آویزان کنند و بروند پی زندگی‌شان. این نمایشنامک‌ها از برقراری ارتباطی ارگانیک با یکدیگر عاجزند و با تمام شدن اجرا، بدل به واگویه‌هایی فراموش می‌شوند که از تاثیر ماندگار بی‌بهره مانده‌اند. همین نکته است که نریشن ابتدا و پایان کار درباره‌ی پسران فریدون و سراغاز برادرکشی در جهان، را با اجرا بی‌ارتباط و در مخاطب بی‌اثر می‌کند.

نویسنده در بازگویی همین داستان چندپاره هم به درام پشت پا می‌زند، و به جای «نمایش رفتارهای کنشمند»، روایت‌هایی ساکن و حراف را در دهان کاراکترها می‌گذارد. به سنجه‌ی دقیقی برنکشیده‌ام، اما به تخمین می‌توان گفت بیش از هشتاد درصد متن نمایشنامه، صرف ارائه‌ی مستقیم اطلاعات و تعریف خاطره از زبان شخصیت‌هاست، به جای آن‌که موقعیت دراماتیک ایجاد شود و تم نمایشنامه از طریق ارائه‌ی غیرمستقیم اطلاعات، بسط یابد. اصلی‌ترین پاشنه‌ی آشیل در ارتباط عاطفی مخاطب با این نمایشنامه، همین است که گفتار جایگزین رفتار شده. کنش دراماتیک گمشده‌ی اصلی این نمایشنامه است و بنابراین امکان هم‌ذات پنداری از مخاطب سلب می‌شود. در حالی‌که اجرا آشکارا نخواسته ارتباط احساسی را حذف کند، بلکه سرمایه‌گذاری زیادی هم در این مسیر انجام داده. از حجله و آینه و حلوایی که در مسیر ورود به تالار چیده شده، تا ضجه‌های مادرمقتول که «می‌خواستم توی لباس دومادی ببینمش» و التماس‌های قاتل و پشیمانی خانواده از تعلل در کسب رضایت، همه با «روایت مستقیم» مکرر، بی‌اثر می‌شوند و اتمسفر اجرا را پیش از شکل‌گیری، از هم می‌پاشند.

ضربه‌ی دیگری که «روایت مستقیم» به اجرا می‌زند، ممانعت از شناخت و ارتباط با کاراکترهاست. کاراکتر نمایشی را نمی‌توان از طریق گفتار خود یا دیگری درباره‌ی او شناخت. گفتار می‌تواند دروغ باشد، اشتباه باشد، مبتنی بر سوء نیت باشد، خوش‌بینانه باشد و ...آنچه که ما را به شناخت کاراکتر و در نتیجه همسفر شدن با او هدایت می‌کند، «کنش» اوست. حذف کنش، نتیجه‌ای جز مرگ شخصیت نخواهد داشت.

نشانه‌های پراکنده‌ای در اجرا می‌توان یافت که شاید اگر مجموع می‌شد و هدفمند و اندام‌وار، مخاطب را در خود غوطه می‌داد، و می‌توانست اجرا را به اثری اندیشه ورز و هراسناک و تاثیرگذار تبدیل کند: نشانه‌های مربوط به «زمان». زمان یک مفهوم قراردادی است که اشخاص مختلف در شرایط گوناگون از آن ادراکی متفاوت دارند. ده دقیقه آخر مسابقه فوتبالی با نتیجه ۱-۰ برای دو تیم خیلی متفاوت است، درک ما از سی‌دقیقه طی مسیر بین محل زندگی و محل کار، در بامداد و در غروب متفاوت است؛ حتی فیزیکدان‌ها معتقدند گذار زمان بر ما، بر اساس جرم ما تغییر می‌کند. طبیعی است که گذشت زمان، بر محکوم به اعدامی که آخرین نفس‌هایش را می‌کشد، با مامور اعدامی که می‌خواهد هرچه زودتر، این «کار»ش را تمام کند و به باقی کارهایش برسد، توفیر دارد. این ایده در طراحی صحنه، خود را به شکل دو دایره‌ی بزرگ سفید رنگ و عمود بر هم نشان می‌دهد. آن‌که دیوار پشتی صحنه را پوشانده، ساعتی است که گذر دردناک زمان را نشان می‌دهد، و آن که کف صحنه را پوشانده، سایه زمان است که بر مکان افتاده و همچون همان ساعت، حرکت دواری را دارد که تعویض کننده‌ی صحنه‌ها هم هست. این درهم‌آمیختگی زمان و مکان و گم شدن انسان‌های گیج در لابلای این هذلولی‌های نامتعادل، می‌توانست بدل به نقطه‌ی قوت اجرا شود، اگر کارگردان همه‌ی عناصر دیگر اجرا را نیز به خدمت می‌گرفت.

تقابل مهیج ریتم‌های متفاوت زندگی در نبض انسان‌های اسیر در یک‌موقعیت واحد، می‌توانست نقطه‌ی تاکید «دم» شود تا ما در این لابیرنت بی‌انتهای زمان و مکان، در جستجوی اخلاق و حقیقت برآییم، و شرف و وجدان را معیار رفتار کنیم؛ آن وقت می‌شد چشم بر همه‌ی کاستی‌های اجرا بست و به همین ره‌آورد ارزشمند، بسنده کرد. افسوس که این نشانه‌ها، در لابه‌لای انبوه نشانه‌های بی‌مقصد و نامتجانس دیگر (از پلاستیک زباله‌های مچاله تا بیسکوییت ساقه طلایی(!) و پاک کردن ماهی و شرشر باران بر چتر) گم می‌شود و راه به جایی نمی‌برد. در کنار نمایشنامه، طراحی صحنه نیز با حجم بزرگ دکور و فضاهای مجزا و نامرتبط، منجر به حذف حرکت بازیگران، و تسلط میزانسن‌های ایستا بر کل اجرا شده است. این طراحی صحنه، علاوه بر زجرآورتر کردن روایت‌های تک نفره غیر دینامیک، امکان مواجهه‌ی کاراکترها را سلب، و تنش نهفته‌ی جذاب در تقابل ریتم و زمان کاراکترها را سرکوب می‌کند، تا «دم» بدل به اجرایی شود، که خود مصداق گذر کند زمان است و یکی از طولانی‌ترین ۷۰ دقیقه‌های عمر تماشاگران را رقم می‌زند».

گفتنی است تئاتر دم به نویسندگی جلیل امیری و کارگردانی امیری و سامان پهلوان از چهارم بهمن در تالای همایون مجموعه‌ی یادگاران صنعتی روی صحنه است. بازیگران این تئاتر که کاری از گروه نمایش شهر ایران است، رضا شیخ‌زاده، پوریا سلیمانی، امین محمدی، شهرزاد بهجت، آرزو جعفری، الهه شیخ‌اسدی، مهدی جعفری، رسول کبوترخانی و دانیال بهجت هستند.

تاسیس، تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت آرمان کیمیا اعتماد شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۰۱۰ و شناسه ملی ۱۴۰۰۳۷۰۴۰۹۹ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۷/۴/۲۱ –تعداد سهام شرکت از ۱۰۰ سهم با نام هریک به ارزش ۲۰۰۰۰۰۰۰ ریالی و سرمایه ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال بدون تغییر در سرمایه به تعداد ۲۰۰۰ سهم با نام هریک به ارزش ۱۰۰۰۰۰۰ ریالی بانام تغییر یافت در نتیجه ماده ۵ اساسنامه به شرح سرمایه نقدی شرکت مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال منقسم به ۲۰۰۰ سهم ۱۰۰۰۰۰۰ ریالی بانام اصلاح گردید. شناسه آگهی ۳۶۹۰۲۸

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری رفسنجان

تاسیس، تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت سپیدار سنگ طبیعت کرمان شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۶۴۷ و شناسه ملی ۱۰۶۳۰۱۲۹۱۴۱ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۹ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱ـ اعضای هیات مدیره به شرح ذیل به مدت دو سال انتخاب گردیدند: – آقای علیرضا نظری زاده ماهانی با کد ملی ۲۹۹۱۴۳۶۷۹۴ – آقای حمید گنجه‌زاده روحانی با کد ملی ۲۹۹۱۷۲۴۷۷۳ – آقای سعید گنجه‌زاده روحانی با کد ملی ۲۹۹۱۵۱۸۲۵۱ ۲– خانم فاطمه نخعی با کد ملی ۲۹۹۱۲۷۵۸۷۱ به سمت بازرس اصلی و خانم مریم گنجه‌زاده روحانی با کد ملی ۲۹۹۱۵۸۹۶۸۱ به سمت بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب شدند. ۳ـ پس از قرائت گزارش بازرس قانونی ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت منتهی به سال۹۵–۹۶ مورد تصویب قرار گرفت. شناسه آگهی ۳۶۹۰۳۰

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کرمان

تاسیس، تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت سپیدار سنگ طبیعت کرمان شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۶۴۷ و شناسه ملی ۱۰۶۳۰۱۲۹۱۴۱ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۹ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱ـ آقای علیرضا نظری زاده ماهانی با کد ملی ۲۹۹۱۴۳۶۷۹۴ به سمت رئیس هیئت مدیره ـ آقای سعید گنجه‌زاده روحانی با کد ملی ۲۹۹۱۵۱۸۲۵۱به سمت نایب رئیس هیئت مدیره ـ آقای حمید گنجه‌زاده روحانی با کد ملی ۲۹۹۱۷۲۴۷۷۳به سمت مدیر عامل و عضو هیئت مدیره ۲– کلیه اسناد و اوراق بهادار و بانکی با امضای دو عضو هیئت مدیره از سه عضو هیئت مدیره و مهر شرکت و کلیه اوراق عادی و اداری با امضاء مدیرعامل و مهر شرکت معتبر می باشد. شناسه آگهی ۳۶۹۰۲۹

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کرمان

تاسیس، تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت ساختمانی کلبه افلاک شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۶۳۷ و شناسه ملی ۱۴۰۰۰۱۸۱۳۵۱ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۱۰/۹ الف–تعیین سمت مدیران : آقای امیرحسن طالبی زاده با کد ملی ۲۹۸۰۸۹۷۴۵۰ به سمت رئیس هیئت مدیره آقای فواد حسین طالبی زاده با کد ملی ۰۳۷۱۰۰۸۴۹۲ به سمت مدیرعامل و نایب رئیس هیئت مدیره خانم طاهره افشارزرندی با کد ملی ۳۰۹۰۵۴۰۵۷۶ به سمت عضو هیئت مدیره ب–کلیه اسناد واوراق بهادار و بانکی با امضای مشترک مدیرعامل و رئیس هیات مدیره و مهر شرکت معتبر و سایر مکاتبات و اوراق عادی با امضای منفرد مدیرعامل و مهر شرکت معتبر می باشد. شناسه آگهی ۳۶۹۰۲۷

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کرمان

تاسیس، تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت ساختمانی کلبه افلاک شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۶۳۷ و شناسه ملی ۱۴۰۰۰۱۸۱۳۵۱ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷/۱۰/۹ الف–اعضاء هیئت مدیره به قرار ذیل برای مدت ۲ سال انتخاب گردیدند: خانم طاهره افشارزرندی با کد ملی ۳۰۹۰۵۴۰۵۷۶ آقای امیرحسن طالبی زاده با کد ملی ۲۹۸۰۸۹۷۴۵۰ آقای فواد حسین طالبی زاده با کد ملی ۰۳۷۱۰۰۸۴۹۲ ب–خانم فاطمه طالبی زاده سردری با کد ملی ۲۹۸۱۰۵۰۱۹۲ بسمت بازرس اصلی و آقای علیرضا رمضانی کریم با کد ملی ۲۹۹۳۶۷۷۰۰۴ بسمت بازرس علی البدل بمدت یکسال انتخاب گردیدند. شناسه آگهی ۳۶۹۰۲۶

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کرمان